



خیلواکی

استقلال

www.esteqlaal.net

دوشنبه ۱۵ نوامبر ۲۰۲۱

حمید انوری

به یاد یک دوست

تاریخ نشر نخست ۰۴ اکتوبر ۲۰۱۸ "

"افغانی"

دوست گرانقدری چند سال قبل از روی لطف کتابی به من هدیه دادند تحت عنوان "افغانی". آن دوست مهربان کسی دیگری نبودند جز، روانشاد و زنده یاد آقای "عظیم عظیمی" که خدایش ببخشاید و یادشان همیشه گرامی باشد. این کمترین بعد از مطالعه آن کتاب، چیز چیزی در مورد نوشتن که در همان زمان از طریق سایت "آریانا - افغانستان آنلاین" در خدمت هموطنان قرار دادم. اینک که آن دوست محترم و گرانقدر این دنیای فانی را وداع گفته و به لقای الله پیوسته اند و این کمترین هم با سایت متذکره نظر به دلایلی وداع گفته ام، به پاس مهربانی ها و شفقت های بی ریب و ریای روان شاد "عظیمی" که شخصیت بزرگ و پرتلاش و در نوع خود بی نظیر بودند، لازم دیدم تا به یاد دوستی های شان و نیز جهت نشان دادن زهر چشمی به آخندک های ایرانی که فکر میکنند عقل کل اند و می توانند در همه امور کشور محبوب ما افغانستان مداخلات پیدا و پنهان شانرا همچنان ادامه دهند، همان نوشته ها را سلسله وار بار دگر در اینجا می آورم، تا چه قبول افتد و چه در نظر آید. روح و روان عظیمی صاحب گرانقدرشاد بادا!

"افغانی"

قسمت پنجم

salamwatanam@gmail.com

در آور که مادر عزیزم را از دست داده بودم، ما را تنها نگذاشت و در غم بیکران ما سخاوتمندانه شریک شد و کتابی با خود هدیه آورد که در هردو مورد سپاسگذار شان هستم. این دوست فرهیخته و سخت کوش و پرتلاش ما، جناب محترم "عظیم عظیمی" هستند که اکثر افغانهای مقیم شمال کلیفرنیا، و نیز جنوب کلیفرنیا با ایشان و کارکرد ها و تلاش های خستگی ناپذیر شان آشنائی دارند. ایشان لطف نموده کتابی به من هدیه دادند به نام "افغانی" که به قلم زیبایی هموطنی به اسم "عارف فرمان" به رشته تحریر درآمده است. این کتاب با قطع و صحافت زیبا در دوصد و هفتاد و دو (۲۷۲) صفحه در "انتشارات تاک" در کابل به نشر رسیده است. در پشتی پنجم در زیر عنوان کتاب، نوشته شده "رمان"، پس می شود گفت که این کتاب یک رمان است، اما بسیار روان و سلیس و گیرا نوشته شده و بی حد قرین به واقعیت های تلخی است که گریبانگیر هموطنان مهاجر ما در "جمهوری اسلامی ایران" بوده و هنوز است. قرار معلوم جناب "عارف فرمان" در شهر های مختلف ایران مهاجر بوده است و با بسیار دقت و موشگافی وقایع دلخراش و سرگذشت تلخ تر از زهر مهاجرین بخت برگشته افغان در ایران را طی سالیان متمادی پس از کودتای نامیمون ثور و تجاوز وحشیانه رو سیه به افغانستان و سرازیر شدن خیل مهاجر به کشور ایران، با دقت تمام پیگیری نموده، با مهاجرین افغان در ایران به تماس بوده و سرگذشت غم انگیز این هموطنان مظلوم ما را به شکل یک رمان و یک داستان در قید قلم آورده اند که الحق از عهده اینکار موفقانه به در آمده اند. این کمترین که دقیق اوضاع و احوال مهاجرین بخت برگشته افغان در ایران را از همان نخستین آوان تا ایندم تعقیب کرده و میکنم هنوز، نیک میدانم که آنچه در این کتاب بنام "رمان" آورده شده است، حقیقت های تلخ و استخوان سوزی اند که در جمهوری اسلامی ایران بر هموطنان بی گناه، بی پناه و برباد داده شده ما گذشته و میگذرد هنوز. دوست گرانقدرم جناب "عظیمی" گرامی بصورت ضمنی تذکر داده بودند که در این کتاب بیشتر از اصطلاحات فارسی ایران کار گرفته شده است و از این بابت گویا کمی شاکی به نظر می رسیدند. فرصت بیشتری دست نداد تا کمی در مورد کتاب و نویسنده کتاب و برداشت جناب "عظیمی" گرامی از متن کتاب می پرسیدم، اما به هر حال از لطف شان و از هدیه گرانبهای شان صمیمانه سپاسگذاری نموده و تلاش میکنم تا از صفحات مختلف کتاب، سطور و پاراگراف هائی را به همان شکلی که در کتاب آمده است خدمت هموطنان و خوانندگان بازنویسی کنم، با در نظر داشت اینکه من مشکلی در استفاده از اصطلاحات فارسی ایران در این کتاب نمی بینم؛ چون به فکر من خوب است که ایرانی ها بیشتر این کتاب را بخوانند و خوبتر درک کنند و بدانند که در ایران بر افغانها چه گذشته است و هنوز هم میگذرد، البته اگر انسانیت

هنوز نفس می کشد و در ایران اسلامی هنوز رمقی در وجود نحیف اش باقیست . این تنها و فقط مقامات، مسئولین و آخند ها و آیت الله های "جمهوری اسلامی" ایران نبوده اند که بر مهاجرین بیگناه و بی پناه افغان به حد اعظم ظلم و ناروا، روا داشته اند، بلکه مردم عام ایران نیز هیچ کمی و کاستی از مال ها نداشته اند، بلکه مرچ و نمک بیشتری بر زخم های بیشمار مهاجرین افغان، روزانه و بصورت متواتر پاشیده اند و می پاشند و از آن گویا لذت میبرند . واضح و آشکار است که ایرانی های با احساس، انسان دوست و خوب هم در همان ایران و نیز خارج از ایران وجود دارند که از این وضع ناهنجار و دردناک در ایران، سخت رنج میبرند و متواتر در تلاش اند تا یک تصویر درست از ایرانی های اصیل ترسیم کنند که نویسنده کتاب از آن غافل نمانده است. خوب و بد در هر جامعه وجود دارد و ایران نیز از این قاعده مستثنی نیست و نبوده است . آیت الله خمینی که انقلاب مردمی ایران را دزدید و به یغما برد، در ظاهر بی شرمانه فریاد می کشید که: "اسلام مرز ندارد"، اما در خفا چنان مرز هائی برای اسلام ایجاد کرد که در تاریخ هرگز نظیر نداشته است و چنان تبعیض و تفوق طلبی را در ایران دامن زد که صد سال دگر بکار است تا ریشه های آن خشک گردد.

در قسمت گذشته تا اینجا رسیده بودیم: [... اولین قدمی را که به سرویس گذاشتم، سرباز داد کشید : "زود باش افغانی کثافت!" در حقیقت این من بودم که احساس مهمان بودن می کردم . آنها مرا متجاوز، دزد، آدم کش، بی فرهنگ، کثافت، قاتل و آن چه بدترین بود، می دانستند. اشتباه از من بود که برای خود، شخصیت قائل بودم و خودم را " انسان " حساب می کردم...] و این هم بقیه ماجرا و اینکه بر مهاجرین بخت برگشته افغان در جمهوری اسلامی ایران چها رفت و چه دیدند و شنیدند و کشیدند. روزگاری را که آخوند های ایرانی و اعوان و انصار شان بر افغانهای مهاجر در ایران روا داشتند، درست به آنچه شباهت دارد که نازی های جرمنی بر یهودیان مهاجر در آلمان روا داشتند، فقط در ایران اسلامی کوره های آدم سوزی نبود، اما بیشمار کارگر زحمت کش افغان در کوره های خشت پزی ایران سوختند و درگرفتند و دود شان به هوا رفت و از این گوش تا آن گوش خبر اش به جایی نرسید . ناگفته نباید گذاشت که اردوگاه سفیدسنگ و امثال آن، اگر بدتر از کوره های آدم سوزی نازی ها نبود، بهتر هم نبود .

[... دو سرباز پیاده شدند و دروازه را زدند. صدای پارس چند سگ به گوش رسید، در نیمه روشنائی چراغ. اردوگاه سر دروازه، تابلویی را خواندم که نوشته بود : " سفیدسنگ " تابلو رنگ سفید داشت و به خط سیاه رویش نوشته شده بود. حالا شاید امشب ما را نگه دارند، از خاک ایران بیرون مان

میکنند. اما فردا قطعاً حدود بیست – سی سرباز مسلح با باز شدن دروازه دوییدند و دورادور سرویس ما را محاصره کردند. یکی شان دروازه سرویس را باز کرد و به همه گفت: "پدر سوخته ها! پائین". این اولین جمله ای خوش آمد شان بود. آخرین سرباز که در داخل سرویس مانده بود، در کنار موتوروان ایستاده و هرکه پائین می شد هم حساب می کرد و هم لگدی به بجلک پایش می زد... در آن تابستان سال ۱۳۶۴ همه ای آسمان، با بی شرمی، شاهد آن همه مشکلات افغان ها در هنگام ورود به اردوگاه سفیدسنگ بود.

"...ابتدا، صف بسته می شد و سه سربازی که ما را آورده بودند، سند گرفتند که چهل و دو "افغانی" تحویل مقامات کمپ سفیدسنگ داده اند و خود بازگشتند ... ابتدا، باید سر های ما پیش از اینکه وارد ساختمان شویم، تراشیده می شد. ماشین سرتراشی، بعد از اطاق نگهبان ها، در اطاقی با دروازه ای سرخ رنگ بود. سربازی با چهره زمخت و بینی ای که نبینی، با صدای بلند و جری گفت: "هر کدومتوان باید بیست تومن بدین برای این که سر تونو بزنی ...". بعد از تراش موی سر، نوبت خوش آمد گویی قبل از وارد شدن به خود کمپ بود. سرباز صدا زد که هرچه دارید زیر آن درخت بگذارید و برای بازرسی آماده شوید. چیزی را نباید پنهان می کردیم، پیدا شدنش، جریمه ای سنگینی داشت. من چیزی نداشتم، اما دیگران سگرت و نسوار شان را آنجا گذاشتند... سرباز بدهیکلی که شبیه جغد بود، تلاشی مان می کرد. آن چنان می گشت که مخرج آدم را هم می دیدعالمی از آدم کنار هم دراز کشیده بودند، فقط داکتر نجیب الله آن جا نبود] ...

در این قسمت چندین صفحه از اوضاع و احوال مهاجرین بخت برگشته افغان در اردوگاه وحشتناک سفید سنگ تشریح و تفسیر داده شده است، حتی سر به سر انداختن مهاجرین در اطاق های تنگ و تاریک و بویناک و هزار و یک ناروای دیگر. چگونه می شود، "مسلمان" ای بر مسلمان دیگر چنین ناروا ها را روا دارد؟! چگونه باید باور کرد، انسانها تا این حد حقیر می شوند، آخر گناه مهاجر بی گناه و بی پناه و مظلوم چیست که از وحشت و دهشت یک ظالم، مجبور به ترک خانه و کاشانه گردیده و به یک کشور اسلامی که گلو پاره میکند، "اسلام مرز ندارد" و با تمام توان و قدرت در صدد صدور "انقلاب اسلامی" خود به دیگر کشور های اسلامی است، پناه می برد، چنین زبونانه تحقیر می شود، توهین میگردد، لت و کوب و شکنجه می شود و در اخیر هم اگر از تمامی این مظالم استخوان سوز، زنده به در شد؛ با یک لگد محکم رد مرز می گردد و آخوندک ها قهقهه می خندند و لذت می برند و سرمست می شوند و آن کار دیگر می کنند. فریدون مشیری شاعر شیرین سخن و پر احساس ایران زمین باری چه خوش سروده بود :

هیچ حیوانی به حیوانی نمی دارد روا آنچه این نامردمان با جان انسان میکنند

این ماجرای دلخراش را دنبال می گیریم:

[...] دشنام ها مستقیما به "ملیت" بود. اگر شخصی تر می بود، آسان تر جلوه می کرد، اما "افغانی کثافت"، منظور به همه ای ملت افغانستان بود. و این سنگین ترین حالت را برای ما طرد شده گان به وجود آورده بود. من به خود می پیچیدم. دندان هایم ناخودآگاه به هم دیگر فشار می آوردند. آوازی از اعماق قلبم بیرون می زد که: ملت من نیز همانند ملت های دیگر است. در آن، همه ای خوبی ها وجود دارد. ملت من را نگوئید. سخت آزار دهنده است که در غربت، آدم نسبت به ملیتش توهین شود. هیچ چیز بدتر از این نیست. حتی دل آدم مرگ را می پذیرد، ولی دشنام ملیتی را نمی تواند قبول کند. سربازان که دشنام ورد زبان شان بود، لحظه ای ساکت نمی ماندند. "افغانی های نکبت! کثافت های دزد! گور پدر هر چی افغانی بی پدر و مادری! ننه سگ ها! پدر سگ ها! بی فرهنگ ها! گدا ها! خوار و مادر هرچه افغانیه!"... و آن چه آدم نمی توانست حتا تصورش را بکند: "حق تون بوده که روس ها خوار و مادر تون را... شما کثافت های آشغال لایق هیچی نیستین..." و اما سفید سنگ چگونه جایی است و در آن چه میگذرد، اندکی در بالا با آن اشنائی پیدا کردیم، ولی و مگر بر روال معمول آخوند ها خلاف آنچه از ظلم و جنایت و توهین و تحقیر و ناروا در آن اردوگاه میگذرد، تفاله میکنند و گویا به ریش خود می خندند. آنچه "خبرگزاری دانشجویان ایران - ایسنا" که در حقیقت زبان رسمی آخوند های جمهوری اسلامی ایران است؛ درحالیکه یک راست میگوید و صد دروغ را تلاش میکند حقیقت جلوه دهد. به یک گوشه از این گزارش توجه کنید: "جعفر نژاد، معاون اداره ی کل اتباع خارجی خراسان در این باره به خبرنگار ایسنا گفت: از ابتدای سال جاری تاکنون ۴۷ هزار نفر از افرادی که فاقد مجوز ورود به ایران بودند، به این اردوگاه منتقل شده اند." این گزارش در سال ۱۳۸۳ تهیه شده است، یعنی در ظرف کمتر از یک سال ۴۷ هزار افغان بخت برگشته را راهی اردوگاه سفید سنگ کرده اند. وی افزود: (افرادی که به اردوگاه "سفید سنگ" می آیند، فاقد هرگونه کارت هویتی، ویزا، برگه ی تردد یا برگ های شناسایی معتبر دیگر هستند و همگی به طور غیرقانونی از مرزهای غیررسمی وارد کشور شده. این آقا اما فرق بین "مهاجر" و "مسافر" را هنوز در نیافته بوده است و انتظار داشته است که مهاجرین افغان که از چنگ تجاوزگران روسی و قلاده به گردن های خلقی و پرچمی و خادی شان، خانه و کاشانه را رها کرده و در حال فرار هستند، به سفارتخانه و یا قونسلگری ایران در افغانستان مراجعه کرده و این اسناد متذکره را

به دست آورده و بعد فرار کنند. چگونه می شود در حال فرار "ویزه" تهیه کنند، "مجوز" بگیرند، "برگه های شناسائی معتبر" و "برگه تردد" به دست آورند و بعد وارد کشور همسایه گردند؟! باز هم به گفته ای خود ایرانی ها "برو آقا، خر خودتی"

[... حیدری این افراد را بی بضاعت و بدون درآمد اقتصادی خواند که از سر نادانی به ایران آمده اند و هیچ قصد خصمانه ای هم نداشته اند.]

واقعاً هم که این افغانها که جهت نجات زندگی خود و خانواده های شان از یک قتل عام نجات داده و به ایران مهاجرگردیدند، "از سر نادانی" بوده است، آنان نمی دانستند که از چاله به چاه می افتند و آقازاده ها در جمهوری اسلامی ایران از آنها ویزه و مجوز و برگه و هزار و یک سند دیگر تقاضا میکنند. عقل هم خوب چیزی است... گفت و گو با افرادی که در اردوگاه نگهداری می شدند، حاکی از این بود که این افراد روز قبل وارد اردوگاه شده بودند و شب قبل را در سالن بزرگی که در آن حدود ۳۰۰ تخت بود و با سیستم شوفاژ گرم می شد، خوابیده بودند و قرار بود امروز نیز از طریق مرز دوغارون به کشورشان بازگردانده شوند. مرکز بهداشت نیز در اردوگاه مستقر است که مسوولیت انجام مراقبت های پزشکی را با حضور ۲ بهورز افغانی و یک پزشک ایرانی دارد، این مرکز بهداشت، چهار تخت و یک مرکز دارویی دارد. مراد اسکندری، مدیر اردوگاه به خبرنگار ایسنا گفت: زمان اقامت این اتباع افغان در اردوگاه کمتر از ۲۴ ساعت است. وی افزود: افرادی به اینجا منتقل می شوند که از طریق کلانتری ها در سطح شهر مشهد جمع آوری می شوند و ما در اینجا برای نهار و شام غذای گرم مثل پلو خورشت، عدس پلو، خوراک لوبیا همراه با سوپ به آنها می دهیم

دروغ هم از خود حد و مرزی دارد، اگر قرار باشد دروغ گفت، دروغی باید گفت که به حقیقت نزدیک باشد، نه اینکه از حقیقت فرسخ ها فاصله داشته و شاخ داشته باشد. خجالت بکشید آقایان! ببینیم این "پلو خورشت"، "عدس پلو" و "خوراک لوبیا" و "سوپ"، بگفته خود ایرانی ها "چه شکلی" اند، سری میزنیم به یک سایت دیگر و یک گزارش دیگر و یک قسمتی را نقل می کنیم تا سیه روی شود هر که در او غش باشد: "... ۳ روز، حق بیرون آمدن از قرنطینه را نداشتیم:..." مدت سه روز در قرنطینه ماندیم و در هر ۲۴ ساعت سه عدد نان خشک استحقاق ما بود. در تمام مدت قرنطینه مهاجران جوانی به چشم می خوردند که ۱۵۰ تومان پول عکس خود را نداشتند و برای تهیه پول عکس یا باید از همشهریان خود کمک می خواستند و یا باید وسائل شخصی خود را مثل ساعت و پتو به فروش می رساندند. در غیر این صورت تا تهیه پول باید در قرنطینه باقی می ماندند...، بلی

هموطن، این بوده است خوراک اسیران اردوگاه سفید سنگ. چه شرم آور است، دروغی به این بزرگی گفتن و خمی بر ابرو نیاوردن. هیئات! اسلام چگونه مرز ندارد!!! اسلام مرز دارد و خوب هم دارد و صد البته که دارد و خمینی دجال سر دستۀ این بی آرمان بود که دروغی به این بزرگی را هر روز قافله میکرد. در این قسمت لینک یک کلیپ کوتاه را میگذارم تا به عنوان مشت نمونه خروار ببینیم ماموران انتظامی جمهوری اسلامی ایران بر مهاجرین بخت برگشته افغان در ایران چها که روا نمی دارند و در قسمت بعدی نامه ای یک شاعر افغان از اردوگاه سفید سنگ و لینک یک فیلم در این مورد را خدمت هموطنان خوبم تقدیم خواهم کرد، البته اگر زنده بودم .
فید سنگ و لینک یک فیلم در این مورد را خدمت هموطنان خوبم تقدیم خواهم کرد، البته اگر زنده بودم .

[ماموران رژیم سرکوبگر ایران و مهاجرین افغان](#)